



خط ما فارسی نیست؛ زبان چرا!

دلارام گوهرمهر

در دوره‌ی میانه، خط‌های ریشه‌ی آرامی، بیش‌ترین کاربرد را در سرزمین‌مان داشتند. این خط‌ها بسیار ناقص‌اند، که در جای خود از آن گفته شده است؛ برای نمونه، خط الفبای پهلوی ساسانی - تنها - ۱۴ نشانه دارد. خط‌های پس از اسلام - که در ایران رواج یافت - هم‌چنان از ریشه‌ی خط‌های آرامی بود. ایرانیان این بار، خط جدید آرامی را از عرب‌ها وام گرفتند. در کل شبه جزیره‌ی عربستان، تنها مردم شمال و جنوب آن، خط داشتند: ۱. خط کنعانی در جنوب؛ خط عبری باستان و فینیقی و آرامی و عربی و پهلوی ساسانی از آن زاده شده است. ۲. خط نبطی در شمال.

به ایران پس از اسلام، نخست خط کوفی وارد شد، که از خط سریانی‌ی مردم سرزمین عراق گرفته شده بود. خط کوفی، خط مقدس سریانی‌های مقیم عراق بود، که تورات و انجیل‌شان را با آن می‌نوشتند. عرب‌ها نیز به تقلید از آن‌ها، قرآن را به خط کوفی نوشتند. تا سده‌ها، خط مردم عرب و تازه‌مسلمان‌شده‌ها کوفی بود. خط کوفی نه نقطه دارد؛ نه حرکت.

خط کنونی‌ی ایرانی، خط نسخ است؛ و از خط نبطی ریشه گرفته. ایرانیان از مجموع دو خط رقا و توقیع (۱)، تعلیق را پدید آوردند، که با نسخ آمیخت؛ و نستعلیق شد.

همان‌گونه که گفته شد، خط کنونی‌ی ایرانی برای زبان‌های ایرانی - به‌ویژه فارسی‌ی رسمی - خط پرکاستی است.

کاستی‌های خط فارسی‌ی کنونی

۱. به نقطه وابسته است؛ اگر به واژه‌ی «سینه» خوب نگاه کنید، می‌بینید که می‌توان با کمی جابه‌جایی نقطه‌ها، چند واژه ساخت: پیسه، نسبه، تشنه، شنبه، تشبه، پسته، تیشه، شبیه، سنبه،... سینه. بی‌گمان، در طول تاریخ، جابه‌جایی یا افتادگی نقطه‌ها، سبب شده است، متنی به ابهام افتد؛ و خواننده معنای اصلی را درنیابد. برخی تفاوت‌های یازده نسخه‌ی خطی حافظ به سبب پس و پیش‌شدن همین نقطه‌ها است؛ تا آن‌جا که، دیگر نمی‌دانیم در آن واژه‌ی به‌خصوص، خود خواجه حافظ چه گفته بود.

۲. صدای‌های کوتاه زبان پارسی، (و- و-)، نشانه‌ی الفبایی ندارند؛ و به نادرستی بر پایه‌ی «ا» نشسته‌اند؛ درحالی‌که، این پایه - تنها - در آغاز واژه به‌کار می‌رود؛ مانند: آردک،

به همین سادگی، می‌شود گفت: این خط برای این زبان ساخته نشده است.

خط میخی و گونه‌های خط آرامی که از دیرباز در ایران رواج یافته است، هیچ‌کدام بر پایه‌ی فونتیک زبان فارسی استوار نشده است؛ و جز خط اوستایی (دین دیبری)، هیچ خطی نتوانسته زبان فارسی را به بهترین شیوه بنویسد. اما چاره چی است؟

تاریخ خط ایرانی نشان داده، که خط‌هایی که در این سرزمین رواج یافته، دگرگون‌شده‌ی خط زبان‌های دیگر است؛ برای نمونه: خط میخی‌ی پارسی‌ی باستان، دگرگون‌شده‌ی خط میخی‌ی سومری است. خط میخی در اصل تکامل‌یافته‌ی خط تصویری (pictography) است؛ یعنی در تکامل خط، به جای کشیدن همه‌ی تصویر، میخ (گاوه‌ی سه‌گوش) گذاشته می‌شد، که گونه‌ی نماد تصویری است؛ اما کوتاه و رمزگونه. خط میخی‌ی ایلامی و بابلی مرحله‌ی بعدی‌ی دگرگونی‌ی خط میخی است، که از هر مجموعه‌ی میخ (= برابر یک تصویر)، این بار، هجا-صوت برداشت می‌شد (pictography). این خط (ایلامی - بابلی) آمیزه‌ی از خط ایدئوگرام (اندیشه‌نگار) و هجایی است. شرق‌شناسان بر این باورند، که پس از سومری‌ها، این اکدی‌ها و بابلی‌ها و ایلامی‌ها و آشوری‌ها و اورارتوری‌ها و هیتی‌ها و میتانی‌ها بودند، که خط میخی را به‌کار بردند. اوج این خط به دوره‌ی پادشاهی‌ی پارس‌ها برمی‌گردد (۵۵۰ پ.م)؛ یعنی پارس‌ها، خط هجایی را به الفبایی تبدیل کردند؛ و برای هر صدا، نشانه‌ی نوشتاری ویژه‌ی گذاشتند. خط میخی‌ی پارسی‌ی باستان، ۴۱ نشانه‌ی الفبایی و یک نشانه برای جداسازی واژگان یا جمله‌ها از هم دارد. گویا آن زمان هم از نشانه‌گذاری البته بسیار اندک - بهره می‌بردند! می‌شود گفت: خط اوستایی کامل‌ترین خط الفبایی برای زبان فارسی و در مجموع همه‌ی زبان‌های ایرانی است. این خط ۴۶ نشانه دارد: ۳۲ صدا؛ ۱۴ بی‌صدا؛ هم‌چنین، نشانه‌ها به هم نمی‌چسبند؛ و از راست به چپ نوشته می‌شوند. دقت کنید، که ۳۲ نشانه برای صداها در فارسی‌ی کنونی شگفت‌آور است؛ زیرا از این ۳۲ دو صدا، تنها ۶ صدا (۳ کوتاه: - - و - و ۳ بلند: آ، ای، او) باقی مانده. در خط اوستایی صداهای ترکیبی - که اکنون نیز در گویش‌ها و زبان‌های زیرشاخه‌ی زبان هندواروپایی‌ی این سرزمین باقی مانده است - هر کدام نشانه‌ی جداگانه‌ی دارد.

ایرانی با این خط سخت تر است؛ زیرا آن‌ها، صداهای دیگری نیز دارند، که برایشان در الفبای فارسی، هیچ نشانه‌ی نهاده نشده است؛ برای نمونه، واژه‌ی: خسرو (XOSRAW) - که صدای ترکیبی (aw) را در پایان دارد؛ و در فارسی رسمی کنونی، «XOSRO» خوانده می‌شود - هنوز در گویش‌ها آن را با «aw» می‌خوانند، که در خط فارسی نشانه‌ی ندارد. برای درست‌نویسی واژگان، بایست روشی بنیادین و بر

اصفهان، آبرو. و در میان واژه، این پایه کاربرد ندارد؛ مانند واژه‌ی «پژوهش». اگر با این پایه‌ها نوشته می‌شد، بایست این‌گونه می‌نوشتیم: «پاژوهایش». خواننده‌ی ایرانی، هنگامی به واژه‌ی «پژوهش» می‌رسد؛ و آن را «pažūheš» می‌خواند - تنها - با پیشینه‌ی شنیداری‌ی که نسبت به این واژه دارد، می‌شناسد. حال، کودکان یا کسانی را در نظر بگیرید، که می‌خواهند زبان پارسی بیاموزند؛ و بنویسند، چه رنج‌ها و گمانه‌هایی را باید پشت سر بگذارند! و آن را برای نمونه: «پاژوهایش» ننویسند: یا پژوهش یا پژوهش نخوانند.

۳. بیش‌تر نشانه‌های الفبای پارسی به هم می‌چسبند؛ و همین، سبب می‌شود، واژگان نادرست خوانده شوند. به همان نمونه‌ی شماره‌ی ۱، نگاه کنید. به سبب پیوسته‌نویسی و جابه‌جایی‌ی دندان‌ها، خوانش پسته و تیشه جابه‌جا می‌شود؛ و در پی آن، معنا نیز تغییر می‌کند؛ اما اگر این دو واژه، با نشانه‌های جدا نوشته می‌شد، بی‌گمان، این‌گونه واژگان را - هرگز - نادرست نمی‌خواندند:

پسته پ س ت ه
تیشه تی ش ه

۴. برای یک صدا، چند نشانه‌ی الفبایی وجود دارد؛ برای نمونه: صدای «S»، نشانه‌های «س» و «ص» و «ث» و صدای «Z»، نشانه‌های «ز» و «ذ» و «ض» و «ظ» را دارد. این امر سبب شده، غلط املایی میان حتماً دانش‌جویان رواج یابد؛ در واقع، نه دانش‌آموز دبستانی، نه دانش‌جو نیازی ندارد، که بدانند مثلاً صابون با «ص» است؛ و چون در عربی این چنین نوشته می‌شود، ایرانیان نیز می‌باید با «ص» بنویسند. صابون، نیز کف می‌کند؛ و مشکل را حل! ریشه‌شناسی‌ی واژگان، علمی ست، که در محدوده‌ی دانش زبان‌شناسی بررسی می‌شود؛ و عامه‌ی مردم نیازی ندارند آن را بیاموزند.

۵. برای دو یا چند صدا، یک نشانه وجود دارد؛ هم‌چون: صدای بلند «آ» و «ی»، که هر دو یک نشانه، یعنی «ی» را دارند؛ و اغلب، کنار هم قرار گرفتن این دو صدا سبب می‌شود، نویسندگان زبان، صدای «آ» را بنویسند؛ درحالی‌که، هر دو صدا را به زبان می‌آورند؛ برای نمونه، می‌گوییم: شیرینی‌ی تر؛ اما بیش‌تر مردم می‌نویسند: شیرینی تر. یا می‌گوییم: ماهی‌ی درشت؛ اما می‌نویسند: ماهی درشت.

درباره‌ی صداهای «O» و «Ū» و «V» که هر سه نشانه‌ی «و» را دارند، وضع بدتر است. به پایان سه واژه‌ی زیر دقت کنید، که با سه صدای گوناگون، یک جور نوشته می‌شود:

ابرو (abrū)، جو (jo)، ناو (nāv)

یا صداهای «e» و «h»‌ی پایانی‌ی واژگان، مانند هم نوشته می‌شود(ه، ه): خانه (xāne) و فرمانده (farmāndeh)

پرکاست بودن خط فارسی سبب شده، نگارش فارسی به چندگانگی بیفتد؛ افزون بر این، نگارش زبان‌ها و گویش‌های دیگر

بیش‌تر نشانه‌های الفبای پارسی به هم می‌چسبند؛ و همین، سبب می‌شود، واژگان نادرست خوانده شوند

پایه‌ی دستور و ظرفیت‌های زبان فارسی به‌کاربرد، تا به یک دست‌سازی‌ی دستور نگارش فارسی بینجامد؛ و بر پایه‌ی زبان‌شناسی، زبان فارسی را پالوده ساخت. یادمان باشد آن چه به چشم، زیبا می‌آید، در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی ست؛ اما آن چه علمی ست، جزو زبان‌شناسی به شمار می‌آید. برای نگارش درست زبان فارسی به دانش نیاز است؛ نه مقوله‌ی زیبایی‌شناسی که نسبی ست.

بی‌چاره کودک تازه‌به‌دبستان‌رفته‌ی که در میان این همه کاستی‌ی خط، هاج و واج می‌ماند و جز از برکردن واژگان کاری نمی‌تواند بکند یا آن غیر ایرانی که بخواهد زبان ما را بنویسد. باز هم در نوشتن و خواندن از روی نوشته دچار مشکل می‌شود؛ و از همه بدتر برای زبان‌ها و گویش‌های دیگر ایرانی ست، که بخواهند با این خط زبان‌شان را بنویسند؛ زیرا با وجود همه‌ی صداهای مرکب یا ساده‌ی که دارند، الفبای فارسی بسیار پر کاست است. متأسفانه چون فرهنگستان زبان فارسی و دانش‌گاه و آموزش و پرورش و رسانه‌ها، نشریات و کارشناسان در این مورد همراه و هم‌مسیر نیستند؛ و هر کدام ساز خود را می‌زنند، پریشانی بیش‌تر می‌شود. چه می‌شد اگر به جای ۲۹ صدای زبان فارسی، همان ۲۹ نشانه گذاشته می‌شد. اضافه‌ها را کنار می‌گذاشتیم؛ و برای صداهایی که نشانه نداریم، نشانه می‌ساختیم؟ مگر برای صداهای «پ، ژ، چ، گ» نشانه ساخته نشد؟ از ساحت این خط پرکاست چیزی کم نمی‌شود، اگر برای صداهای «ـَ، ـُ، ـِ» و «آ، او، ای»، نشانه‌های مستقل بسازیم.

دستور زبان فارسی

داستان دستور دردناک‌تر از داستان خط است. ایرانیان با زبان دوران باستان، گسست تاریخی ندارند؛ و زبان فارسی توانسته با قدرت خودش را به دوران کنونی برساند. زبان فارسی از ریشه‌ی هندواروپایی با خواهران تنی‌ی خود (زبان مادی و پارتی) و خواهران دورترش (هندی و لاتین) هم‌ریشه و هم‌خانواده است. حمله‌های اسکندر و عرب و مغول و حضور چندین‌ساله پادشاهی‌ی ترکان در ایران، زبان فارسی را دگرگون کرد - که ذات زبان زنده چنین است - اما گسست زبانی پدید نیاورد؛ یعنی ایرانیان برخلاف مصریان و فلسطینیان و سورپایی‌ها و عراقی‌ها و لبنانی‌ها و

مراکشی‌ها و الجزایری‌ها و سودانی‌ها، زبان‌شان عربی نشد؛ یا هم‌چون مردم ترکیه زبان‌شان ترکی نگشت؛ اما رخ‌دادهای بدی که برای زبان فارسی پیش آمد، یکی به دستور زبان برمی‌گردد. سده‌ها پس از ورود اسلام به ایران، زبان مذهبی‌ی ایرانیان، عربی بود؛ و هرکه می‌خواست فارسی بنویسد؛ یا بیاموزد در سرزمین ایران هیچ پشتیبانی نداشت، مگر به هند کوچ می‌کرد؛ و در آن‌جا از پشتیبانی‌ی پادشاهان ادب‌دوست بهره می‌گرفت. در دوره‌ی خلفای راشدین که کتاب‌سوزی وحشیانه‌ی در گندی‌شاپور رخ داد؛ یا دوره‌ی خلفای اموی و عباسی، ایران در قلمرو جهان اسلام - عرب

بود؛ و دانشمندان و ادیبان ایرانی حق نداشتند به فارسی بنویسند؛ و اگر چنین می‌کردند، می‌بایست از ثروت شخصی‌ی خود مایه می‌گذاشتند. ابن‌سینا و ابوریحان از بزرگانی بودند، که در چنین فضایی به عربی نوشتند. این عربی‌مآبی سبب شد، که ایرانیان باسواد، کم‌تر برای زبان خود دل بسوزانند؛ آن‌گونه‌که، هفتاد درصد واژگان حافظ، عربی است.

نخستین‌باری که صرف و نحو عربی تدوین شد، زبان‌شناسی ایرانی به نام سیبویه با نوشتن *الکتاب* به این امر همت گماشت. نخستین کتاب‌ها درباره‌ی ساختمان زبان فارسی به عربی نوشته شد؛ در واقع، اندیشه‌ی تدوین قاعده‌های زبان فارسی - جدا از زبان عربی - بسیار نو است؛ و عمرش به سد سال نمی‌رسد. در اوایل سده‌ی چهاردهم هجری قمری، میرزا حسن بن محمدتقی *طالقانی* برای کلاس‌های دارالفنون کتاب دستوری نوشت؛ و نام آن را کتاب *لسان‌العجم* نهاد، که به گفته‌ی *جلال‌الدین همایی*، ترجمه و تقلید گونه‌ی است، از کتاب نحو و صرف عربی؛ و کلمات فارسی را به تقلید عربی به سه قسم: اسم و فعل و حرف تقسیم کرده است.

میرزا حبیب اصفهانی نیز دستور زبان فارسی را در کتاب دستور سخن به سال ۱۲۸۹ ه.ق. در اسلامبول چاپ کرد. او نخستین کسی بود، که شیوه‌ی دستورنویسی‌ی اروپایی را در کتاب‌های دستور خود وارد کرد. میرزا حبیب اصفهانی، واژگان فارسی را ده گونه می‌دانست: اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فرع فعل، حروف، متعلقات فعل، ادوات، اصوات. پس از میرزا حبیب اصفهانی، *میرزا عبدالعظیم‌خان* قریب سه دوره دستور زبان نوشت، که سال‌ها کتاب دستور وی در مدرسه‌ها و دانش‌گاه‌ها تدریس شد. وی به تقلید زبان فرانسه، واژگان فارسی را نه‌گانه دانست: اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید، حرف اضافه، حرف ربط، صوت.

سپس، دستور پنج‌استاد آمد. امروزه - کم‌وبیش - هر معلم و مدرس زبان فارسی، یک کتاب دستور دارد. به همه‌ی این دستورها، دستور سنتی می‌گویند. این سبک و سیاق نو دستورنویسی از سنت دستورنویسی اروپاییان گرفته شده است؛ آن‌ها هم دستورشان را از یونانی‌ها وام گرفته‌اند؛ بنابراین - به گفته‌ی دکتر محمدرضا باطنی - از دوهزار سال پیش تاکنون، صرف‌نظر از جزئیات، اصول دستورنویسی نسل به نسل و قوم به قوم گشته؛ و تقلید شده است.

اما دستورهای نو از سده‌ی ۲۰، کار خود را آغاز کردند. این دستورها بر پایه‌ی دانش زبان‌شناسی شکل گرفته‌اند؛ و به ساختار زبان توجه



دارند.

دکتر پرویز ناتل خانلری، نخستین کسی است، که با شناخت زبان فارسی، دستور این زبان را نوشت. این کتاب دستور در نوع خود بی‌نظیر است؛ اما گستره‌ی زبان فارسی را - با همه‌ی زاویه‌هایش - دربر نمی‌گیرد.

انقلاب دستوری‌ی نوآم چامسکی به زبان فارسی نیز رسیده است؛ و به همت دکتر مشکوٰه‌الدینی، دستور زبان فارسی بر پایه‌ی دستور گشتاری‌ی نوآم چامسکی نوشته شد. کتاب دکتر مشکوٰه‌الدینی نیز کار ژرف و گسترده‌ی است؛ اما هنوز ساده و گویا و فراگیر و بی‌استثنا نشده است؛ و جای کار بسیار دارد.

آمیختگی دستور زبان

چون خط فارسی پرکاست است، دست به دامن دستور می‌شود؛ و در نگارش از آن یاری می‌جوید؛ درحالی‌که، این دو باید از هم مستقل عمل کنند. در پیوسته و جدانویسی‌ی واژگان به شناخت کامل دستور نیاز است؛ بنابر نظر دستورنویسان ویراستار (!) برای نمونه، در واژه‌ی «بنام» اگر ترکیب «به» (حرف اضافه) و «نام»



(اسم) باشد، جدا نوشته می‌شود؛ ولی اگر «به» (صفت‌ساز یا قیدساز) به «نام» (اسم) افزوده گردد؛ و معنای نام‌دار بدهد، سرهم نوشته می‌شود. باز هم، کودک دبستانی هنگام نوشتن دیکته و رسیدن به چنین واژه‌یی، سردرگم می‌شود؛ و جز حفظ کردن درس، راه چاره‌یی ندارد(!) و نباید روزی که آموزگار بازی‌گوشی بخواهد کمی جمله‌ی کتاب را عوض کند، که بی‌چاره کودک(!)، بی‌گمان، دیگر نمی‌داند «بنام» بنویسد؛ یا «به نام»!

از این دست، بسیار است. نخستین کاری که باید هر زبان‌شناس دل‌سوز بکند - به باور من - این است، که مقوله‌ی دستور را از خط جدا سازد. خط بی‌نیاز به دستور باید آن‌چنان توانمند باشد، که بتوان از آن بهره برد. مشکل دوم، نشناختن دستور زبان فارسی با بنیان همین زبان است. نویسندگان فارسی بایست بدانند که خطشان پرکاست است؛ اما نیازی نیست بر چنین خطی که - خودش در ذاتش پر از استثناست - استثنای بیش‌تری تحمیل کنیم.

ی (Y) میانجی، تنها میانجی زبان فارسی است، که برای آسان‌سازی خوانش برخی واژگان به کار می‌رود؛ یعنی اگر حرف صداداری به حرف صدادار دیگری برسد، میان‌شان «ی» میانجی می‌آید. به این واژگان توجه کنید:

ب (be) + ی (y) + افتاد ← بیفتاد

می (mī) + افتاد ← می‌افتاد [درحالی‌که، می‌خوانیم:

می‌یفتاد (بای میانجی گفته می‌شود؛ اما نوشته نمی‌شود).
یا این نمونه:

دانا + ی (ye) + کل ← دانای کل

آهو + ی (ye) + دشت ← آهوی دشت

شیرینی + ی (ye) + تر ← شیرینی‌تر [درحالی‌که می‌نویسیم: شیرینی‌تر]

خانه + ی (ye) + ما ← خانه‌ی ما [درحالی‌که برخی

می‌نویسند: خانه ما و برخی به جای بای میانجی، همزه (کوچک) می‌گذارند، که در واقع، همان «ی» است. پیش‌ترها به سبب کم‌بود کاغذ، تا می‌شد، واژگان را به هم می‌چسبانند. این «ی» برای آن‌که جا نگیرد، به صورت ۶ کوچک در بالای «ه» نوشته می‌شد، که دیگر کاربرد ندارد.]

دانا + ی (y) + (î) مصدری یا نکره یا ... یا نسبی ← دانایی [بسیاری، در این‌گونه واژگان، به جای بای میانجی، همزه می‌گذارند؛ یعنی می‌نویسند: دانائی، که نادرست است؛ زیرا در زبان فارسی، همزه‌ی میانجی (!) نداریم.]

آهو + ی (y) + (î) مصدری یا نکره یا ... یا نسبی ← آهوپی

شیرینی + ی (y) + (î) مصدری یا نکره یا ... یا نسبی

← شیرینی‌پی [درحالی‌که، برخی می‌نویسند: شیرینی‌ای، که

نادرست است؛ زیرا در زبان فارسی، «ا» میانجی نیز نداریم.]
خانه + ی (y) + (î) مصدری یا نکره یا ... یا نسبی

← خانه‌یی [که باز هم، برخی می‌نویسند: خانه‌ای؛ و نادرست است.]

نمونه‌ی دیگر آن‌که، اگر واژه‌ی از نظر دستوری یا معنایی مستقل باشد، باید جدا نوشته شود؛ اما به واژگان زیر نگاه کنید:

کتاب‌خانه، که این واژه برخلاف آن‌چه ما گمان می‌کنیم، به معنای خانه‌ی کتاب است؛ نه قفسه‌ی کتاب. کتاب‌خانه، اضافه‌ی مقلوب همان خانه‌ی کتاب است؛ و نباید سرهم نوشته شود؛ اما در کم‌ترین فاصله تایپ می‌گردد.
یا واژه‌ی:

شاه‌نامه، که نامه‌ی شاهان است؛ و مانند کتاب‌خانه باید جدا و در کم‌ترین فاصله نوشته شود.

دیگر آن‌که، همزه و تنوین و الف مقصوره، مال زبان فارسی نیست؛ و تاجایی که می‌شود، باید آن‌ها را از زبان فارسی بیرون بکشیم؛ و جای‌گزین فارسی به کار ببریم.

متأسفانه، اغلب نویسندگان و ویراستاران فارسی زبان، سلیقه‌یی عمل می‌کنند؛ و به دانش دستور زبان فارسی آگاه نیستند؛ برای نمونه می‌گویند: اگر این چنین ننویسیم؛ و آن‌گونه بنویسیم، ظاهر واژه زشت و ناپسند می‌شود. پاسخ این‌که، دانش زبان از مقوله‌ی زیبایی جداست؛ زیرا زیبایی نسبی است؛ و در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون تغییر می‌کند. کافی است به مجسمه‌ی ونوس (الاهه‌ی زیبایی) در عصرها و دوره‌های گوناگون تاریخی بنگرید، تا دریابید، که تا چه اندازه، زیبایی متغیر و متفاوت است. اگر بخواهیم راه دور نرویم، به تصویر زن زیبای دوران قاجار هم برگردیم، تفاوت سلیقه‌ی دوره‌ها را درمی‌یابیم. پیدایش صنعت مد نیز از همین موضوع بهره می‌برد. پس با چیزی نسبی و متغیر نمی‌توان دانشی را محدود ساخت. دانش زبان‌شناسی، به پایه‌های استواری نیاز دارد، که در بحث زیبایی‌شناسی نمی‌گنجد.

برای آن‌که سخن به درازا نکشد، باز هم تکرار می‌کنم، خط فارسی کنونی، پاسخ‌گوی نیاز زبان فارسی نیست؛ و بایست در پی راه چاره بود. شاید تغییر خط! شاید افزودن و کاستن چند نشانه! که هر کدام برتری‌ها و کاستی‌هایی به همراه دارد: اگر خط عوض شود، اشکال عمده‌اش می‌شود، بازنویسی همه‌ی متن‌های کلاسیک و معتبر و ارزشمند زبان فارسی با خط نو؛ و آموزش این خط به پیر و جوان و خردسال؛ اما افزودن چند نشانه و کاستن برخی دیگر، سبب می‌شود حجم واژگان افزوده شود؛ و این راه‌کار، هزینه‌بر است. در این باره نیز، به گردهم‌آیی‌ی زبان‌شناسان در فرهنگ‌ستان زبان فارسی نیاز است، که با گردآوری دانش زبانی بهترین راه حل را عرضه کنند.

پی‌نوشت ۱: خط‌های کوفی و نسخ، شاخه‌هایی داشتند، که نام‌دارترین‌شان در سده‌ی هفتم هجری قمری، ثلث، ریحان، تعلیقی، رقاع است. این خط‌ها به‌همراه خط‌های دیگری، هم‌چون: توقیع و محقق به ایران آمد.

